



۲۰۱۷/۰۵/۲۷

سیدهاشم سدید

سند رسوائی اتحاد چند انسان بی پرنسیب!

قسمت پنجم

۲۵- جای تأسف است که آقای مسعود فارانی، یکی از ساکنان داران افغان جرمن و یکی از یاران نزدیک دیپلوم انجینیر آقای قیس کبیر، تعلم یافته دانشگاه های معتبر آلمان، کسی که زمانی از کمبود مقالات علمی در رسانه های افغانی، علی الخصوص در پورتال افغان جرمن شکوه داشت، به جایی که به کتب و مقالات علمی جهان، که تعداد آن به تدریج و نظر به ضرورت مبرم زمان در سائر کشور های جهان رو به افزایش است و هر کشوری، به شمول همین ایرانی به زعم مسعود فارانی ادنا نویس، به اهمیت آن پی برده ادعا دارند که هفت در صد از کل مقالات علمی "چار یک اول" (ایکیوی) دنیا را در سال نوشته می کنند و مردم را به آموختن علوم و فنون و افکار جدید تشویق می نمایند، ما را به خواندن کتاب های بازار "قصه خوانی" شهر پشاور ترغیب می کنند؛ کتاب هائی که برخی از آن ها از سالیان درازی محکوم به فناء هستند و اگر جنبه تاریخی و ادبی آن ها نمی بود، جز نیاز دکان های عطاری نیاز دیگری را مرفوع نمی کردند! جمله ای زیر از گشتاسبنامه "دقیقی" نقل می شود: "سرو را زردشت از بهشت آورد و بر در آتشگاه گشت و آن را سرو کاشمر خواند و مردم را به پرستش آن دعوت کرد." آیا چنین کتاب هائی لایق دکان عطار و بنیه فروش برای پیچیدن متاع عطاری و بنیه فروشی هستند یا نه؟؟

زمانی جنرال ضیاالحق اصطلاح عجیبی را برای اولین افغان هائی که بعد از تلاش ناکام برای سقوط جمهوری داوود خان به راه انداخته بودند، به پاکستان فرار کرده بودند، و آی. اس. آی آنها برای خراب کاری و برهم زدن ثبات در افغانستان زیر تربیت گرفته بود، به کار برد. این اصطلاح "نیرو های مؤثر مخرب" بود، که در طول زمان با خواندن کتاب های بازار قصه خوانی و تربیت علمای دینی - مذهبی عربی و پاکستانی به کمیت و تنوع آن ها افزوده شد. این نیرو ها هنوز هم در چنگال شوم و خونین اعراب و پاکستانی ها قرار دارند و هر روز ناخن های خون آلود و زهرناک این آدمخواران مخلوق عربستان و انگلیس و امریکا و پاکستان گلوی مردم آزادی ما را بیشتر از پیش می فشارد تا آن که یا آنها را به کلی نابود کنند یا در پای خدایان زمینی خود، عربستان سعودی و پاکستان مجبور به سجده بسازند!

ضیاالحق اشتباه کرده بود. ملتی که اسناد و روشنفکرش مردم را به خواندن کتاب های بازار قصه خوانی رهنمائی نماید، اصلاً برای ویرانی آن به "نیروی مؤثر مخرب"، مانند آن پنج هزار افغان خود فروخته ای که در دوران ریاست جمهوری داوود خان به پاکستان پناه برده بودند، ضرورت ندارد؛ و نه به طالب و داعش و القاعده و النصر و... تنها و تنها همین استادان و فرهنگیان روشنفکر(!) و پورتال های حامی آن ها کافی هستند، که ملت افغان را به خاک سیه بنشانند و به ظلمت و تباهی بکشانند و خاک شان را برای ابد اشغال کنند!

۲۶- به تاریخ منطقه و جهان با دیده باز و وجدان بیدار نگاه کنید و ببینید که نقشه منطقه پیش از توسعه طلبی های احمد شاه بابا چگونه بود؟ بعد از آن تعیین منطقه و شهر و کشور من و دیگران کنید! اگر تاریخ را از زمانی که قطعه خاک یا سرزمینی از

ما شد، و یا از دیگران، بگیریم، نه تنها نقشه سراسر جهان بهم خواهد خورد، که جنگی در سراسر دنیا در خواهد گرفت، که یک وجب زمین هم از آسیب و آتش آن در امان نخواهد ماند!

از دائره نفوذ چهار انسان متعصب تنگ نظر بی سواد بی خبر از دنیا، یا معامله گر پول پرست، و یا کم عقلی که خواب نما شده است، بیرون بیائید؛ از جست و خیز بی جای دست بکشید و به دنیای واقعی برگردید، تا حقیقت مسائل را درک کنید!!

جبران کارهای خطای خدایان دروغین تان: دوست محمد خان، عبدالرحمن خان، یعقوب خان و خان های دیگر طرف تأیید شما، با همه رسوائی های آنها؛ فکر نمی کنم که دیگر ممکن باشد. از خواب بیدار شوید و به فکر کلاه تان باشید، که آنرا هم در این طوفان های تند و سهمگین و ویرانگر از دست ندهید!!!

۲۷- زندگی ناصر پورپیرار هم مانند زندگی شما است، آقای مسعود فارانی! زمانی عضویت حزب توده ایران را داشت. بعد ها ظاهراً مسلمان شد. یک دوره ای - به طور مثال در مقدمه کتاب "از زبان داریوش" نوشته "هاید ماری ک.خ"، ترجمه دکتر پرویز رجبی - عصر هخامنشی ها را "مبشر راستی و آزادی و برابری و عدالت" می خواند و زمانی هم "پلی بر گذشته" و "دوازده قرن سکوت" را می نویسد و از یک طرف هر چه را که در گذشته در مورد هخامنشی ها و ایران نوشته بود به لجن می کشد و از طرف دیگر به "تقدیس و تحسین اعراب" می پردازد!

شما، همه برادران فارانی، با معذرت از آقای فاروق فارانی، نیز زمانی به نحوی با چپ و چپ نما های افغانستان رابطه داشتید، قسمی که پورپیرار با حزب توده پیوند داشت و حتا پس از انقلاب برای مدتی نشرات و کتاب های حزب توده را منتشر و پخش می کرد. ولی، بعد از آن که حزب توده سرکوب شد، تغییر چهره و تغییر موقف داد و به عرب پرستی رو آورد.

محیط اسلامی و فشار ها (بعضاً انتظارات یا چشمداشت ها) و مجبوریت های ناشی از زیستن در چنین محیطی، عامل عمده تغییر در شما و پورپیرار و صد ها انسان سست عنصر، ماجراجو و فرصت طلب دیگر می باشد. نه شما با شناخت عمیق و واقعی از دین و عرب و طالب به دین و عرب و طالب رو آورده اید و نه پورپیرار با شناخت دیگر گونه از شناخت قبلی خویش از اسلام و عرب به اسلام و عرب! پیوند دادن دین و علم و واقعیت ها با هم کاری است ناشدنی، مگر این که یکی از این سه پدیده تغییر ماهیت بدهد. و... و آن یکی بدون شک دین خواهد بود، زیرا علم و واقعیت هیچ وقت تغییر نمی پذیرند!!

۲۸- پرنویسی که در آن بحثی، تحقیقی، انتقادی و یا مسائل علمی و فرهنگی و تاریخی و ادبی و فلسفی و اجتماعی و تاریخی و دینی و انسانی وجود داشته باشد و با نظم و منطق خاصی نوشته شود و حاصل ذوق و اندیشه و احساس باشد و به چگونگی آغاز و انجام و تسلسل نوشته توجه شود، هنر و ظرفیت فکری می خواهد؛ آقای مسعود فارانی! چنین کاری، کار هر لگه و لگه و چنل نویسی مثل شما و هاشمیان نیست!!

رسانه های نوشتاری و گفتاری و تصویری ما مثل بازار های مکاره شده اند. هر کس با هر صدا و زبان و لهجه و کلام و ادبیاتی که دلش خواست، داد می زند و متاع خود را برای فروش عرضه می کند. منتقدی هم نداریم، یا اگر داریم از ترس بی آبی حرفی و کلامی بر زبان نمی آورد. فرضاً، اگر کسی جرأت کند و دست به نقدی بزند؛ گذشته از این که کسی حاضر نیست به نقد و انتقاد وی گوش بدهد، حرافی ها و اتهام ها و جبهه ها و استهزاء کردن ها و دشنام دادن ها هم شروع می شود - دشنام دادن هائی که در غالب موارد با جواب هائی بالمثل رو به رو می شود.

اگر نوشته شما را، همین نوشته اخیر شما را به طور مثال، به یک ویراستار ادیب و واقعاً آشنا به زبان و ادبیات و فن نگارش و هنر نویسندگی و تکنیک یا هنر ویراستاری، که نوشته را هم از نظر اغلاط املائی، هم از منظر درستی و نسبت و پیوند معانی لغات و ارتباط جملات و بند ها با هم، هم از دید رسم الخط، هم از جنبه دستوری و ادبی و زبانی و منطقی و محتوایی و ساختاری و فنی ویرایش کند و در کنار آن توضیحات و دلائل لازم را در باب اغلاط و علل ویرایش نوشته شما بیان کند، خواهید دید که چه گندی از قلم و از مقاله شما بر می خیزد!

بدی آشکار در میان تعدادی از ما، اما این است که ما افغان هائی که خود را اهل قلم می دانیم، با تأسف هیچ انتقادی را نمی پذیریم و خود را موجودی مبراء از هر عیبی می دانیم.

ما هنوز درک نکرده ایم که نقد را با نقد و به زبان نرم و پر از تفاهم و حوصله جواب بگوئیم - جواب پرسش را بدهیم، نه خود را به کوچه حسن چپ بزنیم؛ یا از شاخی به شاخی بپریم و به گوئی و تحقیر و توهین نویسنده و... بپردازیم. به همین دلیل است که از یک طرف برخی از نویسندگان مجبور به توضیحات لازم (پرنویسی) می شوند و از طرف دیگر نوشته ها به فحشنامه ها تبدیل می گردند یا تعدادی هم سکوت می ورزند. بزرگ ترین بدبختی ما این است که نه تنها رموز فهم - به اصطلاح عوام "حکاک" - نیستیم، بلکه قادر به درک شیواترین و گویاترین نوشته ها هم نمی باشیم.

سر زوری و تن ندادن به واقعیت های آشکار، بدبختی است بالای همه بدبختی های دیگر ما؛ مادر همه بدبختی های ما! نمونه آن موضوع روشن و واضح پیروی محمود فارانی از سبک یا قالب شعری نیما است، که شما دیده به دانسته و با آن که خیلی از شعرا و ادبای کشور همین حرف را می زنند، از پذیرفتن آن ابا می ورزید.

۲۹- از آقای مسعود فارانی باید پرسید: شما که احمد شاه مسعود و شورای نظار و ربانی و جمعیت را متهم به قتل ۶۵۰۰۰ هزار کابلی و ویرانی شهر کابل می دانید (رجوع شود به سطر ۳۲ - ۳۳ صفحه ۲ مقاله "قلمداریکه تبدیل به قمه دار شد" مسعود فارانی) چرا در باره همکاری برادر تان، محمود فارانی با این جنایت پیشه گان قسی القلب تا کنون هیچ حرفی به زبان نیاورده اید؟

آیا برادر عزیز شما، محمود فارانی، که امروز در دفاع از ایشان رگ های گردن تان مانند تناب کالا شوئی می پندند، در همین ایام و روز ها و ماه ها، و سال های بعد از آن جنگ ها و کشتار ها و ویرانی ها و چور و چپاول ها و هتک حرمت ها و...، در خدمت همین جنایت پیشه ها نبود؟!

آیا شورائی نظاری ها و جمعیتی ها، این جنایت پیشه هائی بی آرم، با ایران، کشوری که اینک شما سایه اش را به تیر و تیر می زنید، رابطه نداشتند؟ از ایران سلاح و پول دریافت نمی کردند؟!

نوشته های تند و انتقادی من (از جمله "در مرگ جانپان وطن فروش ماتم روا نیست"، که به تاریخ ۲۲ سپتمبر ۲۰۱۱، بعد از کشته شدن ربانی نوشته شده بود) از ربانی مسعود و دیگران، گواه بر این سخن است که یادآوری از این نکته به دلیل دفاع از ربانی و مسعود نیست. نفس موضوع مسأله همکاری برادر شما با حزب جمعیت و با شورای نظار، با ربانی و مسعود و عبدالله و فهیم و قانونی و کاظم کاظمی و... است، که همراه با سائر احزاب اسلامی هم در کشت و کشتار های بی شمار دست داشتند، هم در بی ثبات ساختن اوضاع کشور بعد از سقوط رژیم نجیب و هم در تداوم جنگ ها تا امروز و کشتادن پای امریکائی ها به افغانستان و... آیا برادر شما در ریختن خون این همه انسان و در زد و بند هائی که ربانی و مسعود و دار و دسته شان با ایران داشتند، شریک نبود؟!

یا این موضوع را هم منکر می شوید؟ حزب جمعیت و شورای نظار گذشته از جرائم جنگی و نسل کشی و ویران کردن شهر کابل و مهیا کردن زمینه تداوم جنگ در کشور و حضور فعلی نیرو های بیگانه در کشور، با همدستی دیگر وطن فروشان جنگ افروز جنایت پیشه ای که روابط ننگین با بیگانه های دیگر داشتند، روابط بسیار نزدیکی با رژیم آخوندی ایران داشتند.

از جمله کسانی که به عنوان مشاوران فرهنگی - سیاسی مسعود کار می کردند، به تناوب، یکی صادق زیبا کلام و دیگری چنگیز پهلوان بود. مسعود و ربانی زمانی با ایران روابط بسیار نزدیک و دوستانه داشتند و مورد حمایت های چند بُعدی این کشور قرار داشتند، که برادر شما به صفت مشاور با ایشان کار می کرد - همچنان آن زمانی که مشاورین پاکستانی ربانی و مسعود و سائر کارمندان بلند رتبه کشور را برای اداره کشور رهنمود می دادند. چرا شما در این مورد سکوت نموده اید؟ آیا این مسأله اهمیت آن را نداشت، که یک انسان ملی مانند شما (!) حداقل یکبار از آن یاد نموده آن را تقبیح یا محکوم می کردید و خود را برائت می دادید؟

۳۰- همکاری های محمود فارانی با جنایتکارانی وطن فروش، مانند مسعود و ربانی مانند آفتاب روشن است و هر انسانی که کمی به مسائل سیاسی - ملی کشور علاقمند است، از آن مطلع می باشد. ولی محمود فارانی، که به نسبت داشتن رابطه خونی با آدمی کلاه بردار، متلون و سست رانی، مانند شما، مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد؛ چون هر دو تربیت یافته مکتب ماکیاولیستی

– کسی که به مقتضای وقت و مطابق مفاد خود کار می کند و پابندی هیچ شرط اخلاقی نیست – هستید؛ تنها با مزدوران ایران، مانند مسعود و ربانی رابطه نداشت، بلکه با پاکستانی هائی که عامل اساسی تمام بدبختی های دیروز و امروز ما هستند و عامل بدبختی های فردای ما نیز خواهند بود، نیز با زیرکی و شیطنت چرکین و شرم آگین زد و بند های خیانت کارانه داشت. برشی زیر از یک نوشته، که در سایت "کابل اکسپرس" به جواب شما تحریر شده است، سندی است از خیانت های اخوی شما به خاک و مردم:

"اما یک چیزیکه واضح و روشن است محمود فارانی یکی از عناصر کلیدی در استخبارات نظامی پاکستان بوده است. او با بسا از جنرال ها و صاحب منصبان متقاعد پاکستانی خصوصاً میرزا اسلام بیگ روابط خیلی نزدیک داشت. او در دوران اقامتش در پاکستان همیشه مانند دیگر رهبران جهادی توسط سازمان استخبارات نظامی پاکستان درجاده های شهر پشاور اسکورت میشد. و به امر و استشاره مقامات ای اس آی سفری بیدار تخارستان نموده و به زیارت شیر دره پنجشیر شرفیاب گردید. اما معلوم نیست که آقای فارانی این حوادث را نیز درج کتاب تاریخ خویش نموده است و یا نه. اگر نموده باشند خدا کند که یکطرفه نباشد که هر بدی و زشتی را به مخالفان خویش و هر نیکی و خوبی را به دوستان خویش نسبت داده باشند. (چه فکر کنم؟؟؟ - سدید.) آقای محمود فارانی نخستین شاعر فارسی زبان است که برای اولین بار سرود رسمی کشور را به زبان فارسی سرانیده است که همان سرود در دوران حاکمیت مجاهدین بحیث سرود ملی افغانستان شناخته شده بود که بعد از بقدرت رسیدن حامد کرزی پشتونها آنرا نیز تحمل نکرده و به زبان پشتو تبدیلش کردند:

قلعه اسلام قلب آسیا

جاویدان بادا خاک آریا

این سروده زیبا اثر محمود فارانی است که خودش آنرا به توصیه برهان الدین ربانی سروده است و کامپوز آن نیز از آقای وهاب مددی میباشد که در آن سالها در افغانستان تشریف داشتند. خوب؛ حالا من نمیدانم که آقایان فاروق فارانی و مسعود فارانی که این همه نفرت و انزجاری که از مسعود و ربانی دارند در باره شهکاری های ادبی و سیاسی برادر شان چه نظر دارند؟ آیا متوجه عملکرد برادر شان نیز شده اند و یانه؟ به نظر بنده آقایان مسعود فارانی و فاروق فارانی قیل از آنکه احمد شاه مسعود را بحیث جانی و جنایتکار به معرفی بگیرند از برادر نازنین خویش بپرسند که آیا او هم مانند آنها در مورد احمدشاه مسعود فکر میکنند و یا نه؟ اگر برادر بزرگشان احمدشاه مسعود را بحیث جانی و جنایت پیشه برسمیت نمی شناسند لطفاً در رد نظریات برادر شاعر؛ فیلسوف؛ مورخ و سیاست مدار شان چیز های بنویسند تا خواننده گان عزیز به صداقت نوشتاری شان باورمند شوند. در غیر آن تا وقتیکه انتقاد و اصلاحات را از خویش شروع نکنند حرفهای شان در مورد زبان و رویداد های چند سال پسین به باد هوا خواهد رفت."

۳۱- در نوشته بالا از حرف های مسعود فارانی در مورد زبان یاد شده است. این تذکر مرا به یاد یکی از نوشته های قدیم وی انداخت، که کاملاً با نوشته های امروزش در مورد زبان، به خصوص "دانشگاه و پوهنتون" و امثالهم متفاوت است. با هم می خوانیم، که این مار هفت سر افسونگر پر عقده ای شرانداز، با چه سرعتی هر دم رنگ و دنگ بدل می کند؛ بدون این که به روی خود بیاورد:

"در جواب سوال چنین طفلانه باید گفت: که "دانشگاه" و "پوهنتون" هر دو خوشبختانه از خود من و از سرزمین من است من هیچ گونه برتری و کهنتری در بین همچو لغات نمی بینم. و هیچ کس هم این ادعا را نکرده و نمی کند. جز تفرقه افگانان." – بر گرفته از مقاله "دانشگاه خویش و پوهنتون تان"، نوشته مسعود فارانی!!

حال به بریده ای از قسمت آخر مقاله "قضاوت یکجانبه، عادلانه نیست!" نظر کنید و آن را با بریده بالا سر بدهید و خود قضاوت کنید، که حرف ما در مورد تلون و رنگ به رنگ شدن وی درست است یا خیر؟ می نویسد:

"یکبار شخص منصفی قدم پیش نهد و بگوید، بیاید ببینیم که دیگران بسیار بزرگوارانه زبان ما را در دولت، همچنان در تحصیلات عالی، و پوهنتون ها پذیرفتند ولی ما چند لغت مثل پوهنتون را چون مابین یا مواد منقله زیر پای خود احساس می کنیم. آیا برای ما شرم نیست؟"

چه فکر می کنید؟ این دو نظر نمی تواند از یک فرد باشد؟! چرا؟! هر دو نظر متعلق به آقای مسعود فارانی است! مسعود فارانی که در یک جا کلمه "دانشگاه" را از خود و از سرزمین خود می داند و آن را نه برتر و نه کمتر از پوهنتون می خواند و در جای دیگر آن را "مرگزا" و "نفاق زا" معرفی می کند و به ما می گوید که ممنون و مدیون ما باشید که با بزرگواری زبان شما را در دولت و در پوهنتون پذیرفتیم؛ درحالی که پذیرفته شدن این زبان در دولت و دیوان و مراکز تعلیمی و تحصیلی کشور به دلیل قوت و گستردگی آن بود؛ نه به دلیل بزرگواری کسانی که در هیچ جای دیگر از خود بزرگواری نشان نداده اند! اگر چنین نمی بود و زبان دری از قوت و گستردگی و زیبایی و شربنی و ملاحه و لطافت و جذب بر خوردار نمی بود، هر یک از شاهان پشتو زبان کشور، که از دو صد و هفتاد سال در این کشور حکومت نموده اند، به این زبان شعر نمی گفتند و صحبت نمی کردند و کتاب نمی نوشتند یا کاتبان دری زبان را برای نوشتن سرگذشت های شان به کار نمی گماشتند و... و شاهان دیگر از ترکیه تا هند و... این زبان را حرمت نمی گذاشتند و مغولان آن را زبان رسمی هند نمی ساختند!

به نوشته استاد تان، که همین چند روز قبل خود اعتراف کرد، مراجعه کنید و بخوانید که زبان پشتو، به گفته وی تا دوران "سیدجمال الدین" زبان مکتوب نبوده است.

در رابطه کلمات دانشگاه و پوهنتون من بحث های داشته ام که در مقالات متعددی ارائه شده است. کسانی که خواسته باشند نظرات مرا در این رابطه بدانند، می توانند به این مقالات مراجعه نمایند.

۳۲. به جواب آخرین هذیان های آقای مسعود فارانی، که در مقاله "در مورد نوشته های جناب آخر صاحب به جواب هاشم" به کار رفته است؛ فقط یک سند را ارائه می کنم و از این عجوبه زمان می پرسم که ادامه بحث من با جناب محمد انور آخر چگونه ممکن است، اگر افغان جرمن جواب های مرا در جایی نشر نکند که نوشته ها عنوانی من نشر می شوند؟

من بخش اول و دوم جواب نوشته شما را به افغان جرمن ارسال نمودم، ولی آن ها، شاید به مشوره شما، آن را نشر نکردند. دلیل آن ها احتمالاً این است، که در آن نوشته کلمات منافی با عفت کلام و قلم نوشته شده است. اگر دلیل نشر نشدن آن دو بخش همین باشد، من از متصدیان افغان جرمن - همینطور خوانندگان منصف و بی طرف - می خواهم که یکبار به نوشته شما نگاه کنند و ببینند که در نوشته من چه بوده است، که در نوشته شما نبوده؟؟؟

به همین دلیل من از آقای آخر خواهش کردم، با همه ملحوظات دیگری که وجود دارد و به دلیل همین ملحوظات نمی خواستم بحث را با ایشان ادامه بدهم، که اگر خواسته باشند در هر صورتی با من بحث کنند، نوشته های شان را به جایی روان کنند، که تحت هیچ نام و عنوانی و به هیچ بهانه ای سانسور نمی شوند و از نشر باز نمی مانند!

سانسور، برخورد سلیقه ای و پارتی بازی های افغان جرمن امری جدیدی نیست، آقای مسعود فارانی! این پورتال برای این که نویسندگان هائی خویش را مورد حمایت قرار دهند، نوشته هائی را که ماهیت و چهره و افکار همکاران سست رأی و چرند نویس شان را افشا می کنند، نشر نمی کنند. به امیل زیر که از آدرس من به آدرس افغان جرمن فرستاده شده است، به طور نمونه و مثال، توجه کنید:

Von: hashem sadeed <hashemsadeed@gmail.com> An: Afghan German Online
<maqalat@afghan-german.de>
Datum: ۳. Mai ۲۰۱۷ um ۱۲:۳۸ Betreff: art.

در ایمیل فوق و ایمیل دیگری من بخش اول و دوم "سند رسوائی چند انسان بی پرنسیب" را به پورتال افغان جرمن آنلاین ارسال نموده بودم. استتکاف افغان جرمن از نشر بخش های ارسالی مقاله مزبور به ایشان خود سند دیگری است از رسوائی شما، آقای مسعود فارانی و پارتی بازی و خویش خوری های افغان جرمن!!

۳۳- کلام آخر به عنوان حسن اختتام: از نقد بالا یاد بگیرید و در نوشته های تان هر نکته ای را که به شما راجع شده است و قابل توضیح یا پاسخ می باشد، با تشریحات غیر منتزع توضیح کنید و جواب بگوئید؛ تا مردم هم بفهمند که شما به راستی چند کله را کلاه هستید! خود مرد میدان نبرد شوید و بیشتر از این در پشت نام دیگران سنگر نگیرید و دیگران را با نوشته های متملقانه تان با من رو به رو نسازید!!

من اگر به جواب کسی چیزی نمی نویسم، ملاحظات و سخنانی وجود دارد. در غیر آن به قدر ریگ های صحرا های جهان سخن برای گفتن پیرامون هر مسأله وجود دارد، آقای مسعود فارانی!!! ۲۰۱۷/۰۵/۱۶

پایان قسمت پنجم

بخش های اول و دوم را با کلیک بر لینک های ذیل مطالعه می توانید:

قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_behossul_۱.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_bay_pransip_۰۲.pdf

قسمت سوم بهش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_۳_۱.pdf

قسمت سوم بهش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_۳_۲.pdf

قسمت چهارم بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_۴_۱.pdf

قسمت چهارم بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_۴_۲.pdf